



دوره ۶ - شماره ۱۴ - بهار ۱۴۰۲

اقدامات نهادهای بین المللی و حمایت از حقوق کودکان در شرایط ناشی از همه گیری کووید ۱۹

مصطفی فضالی، سکینه رضایی

عوامل خشونت در خانواده از منظر قرآن

علی محمدی جورکوبه

تأمین مالی داوری بین المللی توسط شخص ثالث

محمد مهدی اسدی

مطالعه تطبیقی رویکرد فقه اسلامی و حقوق بشردوستانه در حمایت از حقوق کودکان در جنگ

میثم نوروزی، مهدی اسکندری خوشگو، ساناز ابوالقاسمی

چالش های جایگزین تعقیب کیفری در ایران و ایالات متحده آمریکا

امین امیریان فارسانی

اصول و قواعد حاکم بر معاملات بورس اوراق بهادار

سیدعلی قائم منش

بررسی اختلاف حقوق مسلمان و کافر با مسئله کرامت انسانی

شقایق عامریان، محمدرضا کیخا

تاملی در سیاست جنایی و تقنینی ایران در قبال تشهیر متهمان با نگاهی بر فقه و اسناد بین المللی

علی پایدارفرد، جواد نادری عوج بغزی، احمدرضا امتحانی

گذری بر مالکیت اموال غیرمادی غیرفکری در حقوق ایران

مریم طاهری سرتشنیزی

بازکاوی مبانی فقهی ایقاع یا عقد بودن ابراء در فقه مذاهب اسلامی

مرتضی رحیمی، علی محمودی کاکونی

سیاست جنایی تقنینی ایران در قبال نقض حقوق شهروندی توسط پلیس سایبری

محمد خورشیدی اطهر

نقد و ارزیابی سیاست جنایی کنشی (پیشگیرانه) از فساد اداری در نظام کیفری ایران

رستم علی اکبری، سعید احمدی، ایرج مروتی، بهنام کریمی

سیاست کیفری افتراقی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی

یاسر شاکری



## A look at the Ownership of Immaterial and Non-Intellectual Property in Iranian Law

## گذری بر مالکیت اموال غیرمادی غیرفکری در حقوق ایران

Maryam Taheri Sarteshnizi  
Master of Private Law, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Farsan Branch, Farsan, Iran

مریم طاهری سرتشیزی  
کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد فارسان، فارسان، ایران  
sinama90a@gmail.com

### Abstract

Immaterial properties are assets that do not exist externally but are recognized by society and recognized by law. According to one view, all objective rights (such as easement), the right to do business, goodwill, and intellectual property rights (intellectual property, literary, artistic, industrial, and cultural heritage) are among the immaterial properties. In Iranian law, the ownership of this properties is recognized. Relying on general legal provisions, the transfer of immaterial properties cannot be considered a sale and, as a rule, the transfer of immaterial properties is done in the form of Article 10 of the Civil Code and indefinite contracts; unless the Civil Law is amended, or the jurisprudence, as a unified procedure, approves the attachment of the transfer of this property to the sale, or the laws that have been approved later, recognize the transfer of the cases of this property as a sale. In the amendment bill of the Trade Law approved in 1968 and the Securities Market Law approved in 2005, the words "buy and sell" have been used repeatedly, and it seems that the legislator has been identified the share sale of companies, which is one of the examples of immaterial and non-intellectual properties. The sale of key-money is a "transfer" in the Landlord-Tenant Relations Law of 1977, but in the practice of trade and even lawyers, everyone talks about the sale of key-money. Typically, the key-money transfer documents of shops and stores refer to its sale instead of renting or transferring interest and key-money. But in the case of the right to acquire or profession or trade, despite the fact that the custom of buying and selling this property is clear, in terms of the contradiction of the society's perception with the explicit ruling of Article 338 of the Civil Code, it is still not possible to consider Iran's rights as surrendered as a definite custom of the society.

**Keywords:** Immaterial Properties, the Right to do Business or Profession, Right of Business, Key-Money, the Transfer, Civil Law.

### چکیده

اموال غیرمادی اموالی هستند که وجود خارجی ندارند ولی جامعه آن‌ها را اعتبار کرده و قانون هم آن‌ها را مورد شناسایی قرار داده است. از یک دیدگاه تمامی حقوق عینی (مانند حق ارتفاق)، حق کسب و پیشه یا تجارت، سرقفلی و حقوق معنوی (مالکیت فکری، ادبی، هنری و صنعتی و میراث فرهنگی) جزو اموال غیرمادی هستند. در حقوق ایران مالکیت این اموال به رسمیت شناخته شده است. با تکیه بر مقررات عام قانونی نمی‌توان انتقال اموال غیرمادی را بیع دانست و قاعدتاً انتقال اموال غیرمادی، در قالب ماده ۱۰ قانون مدنی و عقود نامعین صورت می‌گیرد مگر این که قانون مدنی اصلاح شود یا رویه قضایی به صورت وحدت رویه، پیوستن انتقال این اموال به بیع را تأیید کند یا آن که قوانین موخرالتصویب، واگذاری مصداق‌های این اموال را به عنوان بیع مورد شناسایی قرار دهد. در لایحه اصلاحی قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ و قانون بازار اوراق بهادار مصوب ۱۳۸۴، به کرات از واژه‌های خریدوفروش استفاده شده است که به نظر می‌رسد قانون‌گذار بیع سهام‌شکته‌ها که یکی از مصداق‌های اموال غیرمادی غیرفکری است را مورد شناسایی قرار داده است. فروش سرقفلی در قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ «انتقال» است ولی در عرف داد و ستد و حتی حقوقدانان همه‌سخن از فروش سرقفلی می‌کنند. به طور معمول، در اسناد انتقال سرقفلی دکان‌ها و فروشگاه‌ها، به جای اجاره یا انتقال منافع و سرقفلی گفت‌وگو از فروش آن است. ولی در مورد حق کسب یا پیشه یا تجارت با وجود محرز و مشخص بودن عرف خریدوفروش این مال، به لحاظ مغایرت برداشت جامعه با حکم صریح ماده ۳۳۸ قانون مدنی هنوز نمی‌توان حقوق ایران را تسلیم شده عرف مسلم جامعه دانست.

**واژگان کلیدی:** اموال غیرمادی، حق کسب و پیشه یا تجارت، سرقفلی، انتقال، قانون مدنی.

ارجاع:

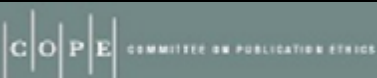
طاهری سرشنیزی، مریم؛ (۱۴۰۲)، گذری بر مالکیت اموال غیرمادی غیرفکری در حقوق ایران، تمدن حقوقی، شماره ۱۴.

## Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s) , with publication rights granted to Legal Civilization. This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>) , which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



CC BY-NC-SA



## مقدمه

بیع قدیمی‌ترین و رایج‌ترین ابزار حقوقی جهت انتقال کامل‌ترین و رایج‌ترین حق عینی مالکیت است. با گذشت زمان اموالی به وجود آمدند که در تقسیم‌بندی سنتی اموال قرار نمی‌گیرند. این اموال علاوه بر اوصاف عمومی اموال از قبیل داشتن ارزش اقتصادی، نفع مشروع و عقلایی، قابلیت اختصاص به شخص یا ملت معین و قابل دادوستد بودن اوصاف دیگری نیز دارند. این اموال قابل لمس نیستند و پایگاه ملموس مادی ندارند. جامعه به تبع قانون وجود آن‌ها را اعتبار نموده است. حقوقی که بر اموال غیرمادی و ناملموس پذیرفته شده‌اند و بر روی اشیاء مادی مستقر نشده‌اند، برخلاف اموال مادی با حواس شناخته شده قابل درک نیستند. علت شناسایی این حقوق و اموال ارزش اقتصادی آن‌ها بوده است. این اموال از جهات مختلفی مانند تجاری‌بودن یا نبودن، منقول و غیرمنقول بودن، موقت یا دائمی‌بودن قابل بررسی هستند ولی از جهت تأثیر یا عدم تأثیر قوه فکر و اندیشه در ایجاد آن‌ها به دو گروه فکری و غیرفکری تقسیم می‌شوند. اموال فکری یا مالکیت فکری حاصل تراوش و تولیدات فکری و علمی نویسندگان و مخترعان و هنرمندان هستند مانند حق اختراع، حق مؤلف و... آن دسته از این اموال که فکر و اندیشه در ایجاد آن‌ها نقش اساسی ندارد، اموال غیرفکری هستند مانند سهام شرکت‌ها، حق کسب یا پیشه یا تجارت و حقوق زارعانه. وجه مشترک اغلب اموال غیرمادی مذکور علاوه بر نداشتن موضوع مادی، حمایت این حقوق از شخصیت صاحب آن‌هاست. اما به هر حال ارتباط این حقوق با شخصیت صاحب خود مانع انتقال‌پذیری آن‌ها نمی‌شود. گسترش روزافزون اموال غیرفکری و نیاز مردم به آن‌ها، باعث اهمیت یافتن ماهیت انتقال این اموال گردیده است (محمدی و اسدی، ۱۳۹۱، ۳).

قانون مدنی ایران تعریفی از مالکیت را به دست نداده است. ولی با جمع تعاریفی که توسط حقوق‌دانان ارائه شده است می‌توان این تعریف را ذکر نمود: «مالکیت عبارت است از رابطه اعتباری اختصاص یک موضوع،

خواه حقیقی یا اعتباری به یک شخص حقیقی یا حقوقی که بیانگر حقانیت وی نسبت به هر نوع تصرف در مملوک خود و جلوگیری از تصرف دیگران در آن است.» این اعتبار از سوی قانون‌گذار یا عرف صورت می‌گیرد و متعلق آن اعیان، منافع و حقوق مالی قابل معاوضه است. با این نگاه اجمالی به مالکیت متوجه می‌شویم که اساس همه این بحث‌های اعتباری باید بر تکیه گاهی ملموس قرار گیرد که این تکیه گاه می‌تواند عین، منفعت و یا حقوق مالی قابل معاوضه باشد.

در این پژوهش بر آنیم تا مشخص سازیم که آیا اموال غیرمادی غیرفکری می‌توانند متعلق مالکیت باشند که در نتیجه قابل خرید و فروش گردند و یا خیر. در صورت پاسخ منفی، انتقال این اموال باید در قالب ماده ۱۰ قانون مدنی و یا تحت شرایط قوانین خاص راجع به آن‌ها انجام گیرد.

## ۱- مال و تقسیم‌بندی آن در حقوق

برای شناسایی مفهوم مال ابتدا مال را از لحاظ لغوی و سپس از منظر حقوق مورد بررسی قرار می‌دهیم:

### ۱-۱- تعریف لغوی مال

مال معرب malon یونانی است و ربطی به لغت میل ندارد. اعراب مال را نخست در مورد اراضی به کار بردند ولی بعداً توسعه بخشیدند. مال را در فارسی قدیماً به منقول می‌گفتند. در ادوار بعد تاکنون اسب و دام و مواشی را مال گویند که یادگار دوران غلبه دامداری است. در زبان عرب مال را به معنی مالیات به کار برده‌اند و اسم کتاب الاموال ابوعمید گواه است و در معنی خراج هم به کار رفته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ۳۱). به نظر می‌رسد مال ریشه عربی دارد نه یونانی، زیرا این واژه در منابع فقهی، در موارد متعددی به کار رفته و موضوع بحث‌های فراوانی بوده است و قانون‌گذار در موارد متعددی از قانون مدنی از قبیل مواد ۸، ۱۱ و... واژه اموال را که اسم جمع و عربی است به کار برده است (محمدی و اسدی، ۱۳۹۱، ۳). یکی از فرهنگ‌نگار نويسان مال را این گونه تعریف کرده است: «دارایی، آنچه در ملک شخصی باشد» (عمید، ۱۳۶۳، ۲۱۴۲) دیگری «مال را به چیزی که موضوع رغبت انسان است و مطلوب او باشد و نیز به معنای هر چیزی که به تملک انسان در آید تعریف کرده‌اند» (دهخدا، ۱۳۵۲، ۸۲).

### ۱-۲- مال از منظر حقوق

قانون‌گذار، مال را تعریف نکرده است. برخی استادان (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ۳۵) عدم تعریف مال را نقص قانون مدنی عنوان دانسته‌اند. هرچند یکی از نویسندگان (شاکری حسین آباد، ۱۳۸۶، ۵۶) با توجه به عرفی بودن مفهوم مال، معتقد است: «این تعریف با پیشرفت و گسترش روابط اجتماعی و تغییر و تحول زمان و مکان

دستخوش تغییر و تحول می‌شود». بنابراین قانون‌گذار کاملاً آگاهانه و به درستی از تعریف این واژه خودداری ورزیده است و نباید از آن به نقص قانون مدنی تعبیر کرد. اما به نظر می‌رسد قانون‌گذار می‌توانست تعریفی از مال ارائه دهد که با گذر زمان نیاز به تغییر نداشته باشد.

تعریف حقوقی مال چندان از تعریف لغوی آن دور نیافتاده است. گروهی از حقوقدانان (امامی، ۱۳۷۶، ۱۹) و (صفایی، ۱۳۸۳، ۱۲۳) و (شهیدی، ۱۳۷۷، ۳۰۲) مال را به «آنچه از نظر اقتصادی دارای ارزش دادوستد و مبادله باشد» تعریف کرده‌اند و عده‌ای دیگر (عدل، ۱۳۸۵، ۳۱) و (بروجردی عبده، ۱۳۲۹، ۲) در تعریف مال از دو عنصر «قابل استفاده بودن برای انسان» و «قابل تملک بودن» کمک گرفته‌اند. برخی نیز (حمیتی واقف، ۱۳۸۳، ۱۵) با انتقاد از استفاده از واژه «چیز» در تعریف، معتقدند که «چیز» یعنی جسم مادی و تنها این «چیز» نیست که می‌تواند مال باشد، حق نیز می‌تواند مال باشد، ولی به آن چیز نمی‌گویند و مال را این گونه تعریف می‌کند: «هر پدیده حقوقی (موجود حقوقی) است که قابلیت تملک داشته باشد». به نظر نمی‌رسد که واژه «چیز» باعث خروج اموال غیرمادی از تعریف شود چون «چیز» یک واژه عمومی است که برای هر کاری، هر حرفی، هر پدیده‌ای، هر جسمی و... به کار می‌رود و اختصاص به اموال مادی ندارد (محمدی و اسدی، ۱۳۹۱، ۵).

با دقت در تعاریف فوق درمی‌یابیم که مال دارای مفهوم عرفی است و در تعاریف حقوقدانان این تلقی که مال تنها بر اعیان صادق است مشاهده نمی‌شود. بنابراین لازم نیست مال محسوس باشد، بلکه حقوقی که ارزش مالی و اقتصادی داشته باشند نیز جزو اموال به شمار می‌آیند، هرچند موضوع آن‌ها شیء معین مادی نباشد، بنابراین حق مخترع و مؤلف نسبت به آثار و اختراع خود یا طلبی که کسی از دیگری دارد جزء اموال محسوب می‌شود (صفایی، ۱۳۸۳، ۱۲۳).

### ۱-۳- مفهوم مالکیت

مالکیت در قانون مدنی همچون مال تعریف نشده، اما در اصطلاح حقوقی مالکیت داشتن حق اختصاصی در عین معین دانسته شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ۳۲۷). برخی از حقوقدانان مالکیت را از دیدگاه خود تعریف کرده‌اند: «رابطه‌ای است بین شخص و شیء مادی تصور شده و قانون آن را معتبر شناخته و به مالک حق می‌دهد که انتفاعات ممکنه را از آن ببرد و کسی نتواند از آن جلوگیری کند» (امامی، ۱۳۷۶، ۹۴) و (مدنی، ۱۳۹۰، ۲۲۴). اشکال تعریف ارائه شده این است که مالکیت را تنها نسبت به اموال مادی متصور دانسته که شامل اموال غیرمادی نمی‌شود. دکتر شهیدی نیز مالکیت را رابطه اعتباری که هنگامی بین شخص و شیء قابل تصور که شیء مشخصی باشد دانسته‌اند که نسبت به شیء غیرمعین قابل تصور نیست. ایشان بر مبنای همین تعریف است که اعتقاد به وجود

عدم رابطه مالکیت بین خریدار و مبیع کلی در معین دارند زیرا فرض را بر این می‌دانند که مبیع کلی در معین مشخص و مجزا نیست و تنها برای خریدار یک حق عینی نسبت به عین ایجاد می‌کند (شهیدی، ۱۳۷۷، ۳۳). اما برخی دیگر از صاحب نظران برای مالکیت مفهومی اعتباری قائل‌اند و آن را رابطه اعتباری یا سلطه قانونی دانسته‌اند. این حقوقدانان مفهوم مالکیت را آنچنان که در فقه امامیه است به کار برده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۴۸) و (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۹).

#### ۱-۴- تعریف بیع

معنای لغوی این واژه به معنای ضدخرید (فروش) به کار رفته و گاهی نیز به معنای خرید است و از واژگان متضاد به کار می‌رود و گاهی به معنای خریدوفروش نیز به کار رفته، همچنین در لغت به معنای دادوستد و مقابله دو چیز نیز آمده است (طاهری و انصاری، ج ۱، ۱۳۸۴، ۱۷۵).

تعریف بیع در قانون مدنی: قانون مدنی در ماده ۳۳۸ بیع را این گونه تعریف می‌نماید: بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم. برخی از اساتید اظهار نموده‌اند تعریف ارائه شده از بیع در قانون مدنی از فقه امامیه گرفته شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۴۱) و (شهیدی، ۱۳۸۲، ۳۲) و (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۷۴). دکتر جعفری لنگرودی بر این عقیده هستند که در فقه امامیه بیع را از تعهدات شمرده‌اند و حال آن که در فقه اهل سنت موجب تملیک عین است و ماده ۳۳۸ قانون مدنی هم مع‌الواسطه متأثر از همان فقه است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۲۸۴). اما ظاهراً تعریف ارائه شده همان‌طور که برخی از حقوقدانان نیز بر این مطلب اذعان نموده‌اند از فقه امامیه اقتباس گشته است (محقق حلی، ۱۳۶۸، ج ۲، ۷).

نظرات حقوقدانان: دکتر جعفری لنگرودی بر این عقیده هستند ماده ۳۳۸ به واسطه قوانین ذیل نسخ شده است: ماده ۵ قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۷۴ درباره بیع قبوض اقساطی، ماده ۲۲ قانون تأسیس اوراق بهادار مصوب ۱۳۴۵<sup>۱</sup> و بیع حق سرقفلی همراه با عقد اجاره<sup>۲</sup>. لذا بیع اختصاص به تملیک اعیان ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۲۶۴). یکی از حقوقدانان در نقد این نظر می‌گویند: «این اعتقاد درست نیست به دلیل این که قوانین مذکور در مقام توسعه معنای عین هستند و درواقع می‌خواهند این مطلب را برسانند که عین در ماده ۳۳۸

۱- کارگزار بورس مسئول تحویل اوراقی که فروخته است و پرداخت بهای اوراقی که خریده است می‌باشد.

۲- ماده واحده قانون الحاق یک ماده به قانون روابط مستاجر و موجر مصوب ۱۳۶۵: از تاریخ تصویب این قانون کلیه اماکن استیجاری که با سند رسمی بدون دریافت هیچ گونه سرقفلی و پیش پرداخت به اجاره واگذار می‌شود، در راس انقضاء مدت اجاره مستاجر موظف به تخلیه آن است مگر آن که مدت اجاره با توافق طرفین تمدید شود، در صورت تخلف، دو اثر ثبت مکلف به اجرای مفاد قانون هستند.

قانون مدنی در مقابل منفعت به کار رفته است، تا این که عقد اجاره را (تملیک منفعت) از شمول تعریف خارج نماید، علاوه بر این اصل بر عدم نسخ است» (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۹۵). دکتر کاتوزیان در ایراد بر تعریف قانون مدنی از بیع می‌گوید: «ماده ۳۳۸ قانون مدنی در تعریف بیع به داوری عرف اعتناء نکرده است» و به تقلید پاره‌ای از فقیهان می‌گوید: «تملیک عین به عوض معلوم» (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۷). باید گفت مقصود ایشان از داوری عرف این است که ماده ۳۳۸ قانون مدنی عوض را در عقد بیع منوط به عین بودن کرده درحالی که در عرف امروز هر آنچه که دارای مالکیت و قابل دادوستد باشد را می‌توان مورد معامله قرار داد، (ایشان در واقع در مقام توسعه مفهوم عین بر آمده‌اند) و برخی دیگر نیز بر این عقیده‌اند که تعریف ماده ۳۳۸ قانون مدنی جامع نیست و تنها شامل اعیان می‌شود (شهیدی ۱۳۹۱: ۱۳).

#### ۱-۱-۴- گسترش ماده ۳۳۸ قانون مدنی به بیع اموال غیرمادی

تا زمان کنونی نیز هنوز گروهی بر این نظر قدیمی پا می‌فشارند که مال باید صورت خارجی و مادی داشته باشد و بر همین پایه نیز در وجود اموال و حقوقی، مانند سرقفلی، حق تألیف، اختراع، علامت تجارتي و صنعتی تردید می‌کنند و مطالبه نفوذ و انتقال آن را روا نمی‌دارند. درحالی که، اگر در رابطه انسان و اشیاء اندک تأملی شود، این نکته آشکار است که آنچه موضوع حق و تکلیف قرار می‌گیرد، دادوستد می‌شود و به ملکیت درمی‌آید، درواقع حقوق غیرمادی و اعتباری است که ما، از نظر سهولت بیان و به مناسبت قوام آن حقوق بر پایه‌های مادی، حق را با موضوع خود نام می‌بریم. برای مثال، در موردی که شما زمینی را به حیازت تملک می‌کنید یا آن را می‌فروشید یا اجاره می‌دهید، هیچ تصرفی در زمین نمی‌کنید و تنها علاقه و ارتباط خود را با آن تغییر می‌دهید. پس آنچه مال یا مالکیت یا حق می‌نامید همه از یک سنخ است و هیچ کدام مادی و خارجی نیست؛ حق مالکیت و ارتباط اعتباری و معنوی خود را با زمین انتقال می‌دهید و از آن به فروش زمین تعبیر می‌کنید.

اگر پرسیده شود که چرا رهایی از این قید را پیشرفت می‌نامید، در پاسخ می‌گوییم: هر گام که به سوی آزادی و رفع نیازهای اجتماعی و نزدیک شدن به عرف برداشته شود، پیشرفت است. وانگهی، اگر پذیرفته شود که برابری عین عدالت است و معقول شدن قواعد و همگامی و یکنواختی آن‌ها غایت مطلوب هر نظام حقوقی است، باید گفت این رهایی گامی به سوی عدالت و معقول شدن نیز هست. پیوستن انتقال اموال غیرمادی به بیع، احکام مربوط به این انتقال را یکسان و روشن می‌کند و دادرسان و نویسندگان را از توسل به قیاس‌های بی‌پایه معاف می‌کند و از اختلاف و پراکندگی نظرها می‌کاهد: فرض کنیم سرقفلی تجارخانه‌ای به دیگری انتقال می‌یابد. اگر این انتقال بیع باشد، تکلیف تشریفات انعقاد و آثار آن تا اندازه متعارف روشن است. درحالی که، اگر به قواعد عمومی سپرده شود، با دشواری‌های گوناگون روبه‌رو است: حکم تلف حق و بیهوده شدن آن

پیش از تسلیم و ضمان درک فروشنده و ضمانت اجرای تأخیر در تأدیه بهای سرقفلی و توقیف و انتقال دوباره آن و بسیاری از امور دیگر همچنان در پرده ابهام است (قاسمی، ۱۳۸۲، ۷۱). آنچه منطقی به نظر می‌رسد و حقوق ما را به خانواده جهانی نزدیک می‌کند این است که عقد بیع به تملیک مال یا انتقال ملکیت در برابر عوض اطلاق شود، خواه آن مال عین باشد یا حق و خواه تملیک بی‌درنگ صورت پذیرد یا معلق به شرط شود یا مدتی به تأخیر افتد.

دکتر کاتوزیان عقیده دارند که آنچه متأخران را به تبدیل مال به عین واداشته، احتراز از شمول تعریف به اجاره است. پس، برای آن که بیع از اجاره (تملیک منافع) ممتاز شود، به تعریف مشهور تملیک مال به مال، واژه عین را افزوده‌اند. چنان‌که در مفتاح الکراره بعد از ذکر این تعریف آورده است که «مراد به عین در اینجا آن چیزی است که در برابر منفعت قرار می‌گیرد. پس این تنها قید احترازی است که اجاره را که هدف از آن نقل منافع است را خارج می‌سازد». شهید ثانی نیز همین امر را می‌آورد. رویه قضایی هم می‌تواند از همین سو حرکت کند و قید عین را ویژه خروج تملیک منفعت سازد و آن را وسیله دفع تملیک حق و اموال غیرمادی نکند. به‌ویژه که از قوانین دیگر نیز نشانه‌هایی بر تأیید این تعبیر به دست می‌آید (مواد ۳۴، ۳۵ و ۳۶ لایحه قانون اصلاح قانون قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ و مواد ۷۸ و ۷۹ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱) و در عرف دادوستد نیز به انتقال حقوقی (مانند حق تألیف، سرقفلی و نام تجاری) فروش گفته می‌شود. برخی نویسندگان مثل دکتر جعفری لنگرودی تا آن جا پیش رفته‌اند که از نسخ ضمنی ماده ۳۳۸ قانون مدنی که تعریف بیع را می‌آورد، صحبت به میان آورده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۱۵۵). اما به نظر می‌رسد نظر این دسته از نویسندگان صحیح نباشد؛ زیرا این اعتقاد، نه تنها با قواعد سازگار نیست، به مصلحت هم به نظر نمی‌رسد و باعث اختلاط دو عقد بیع و اجاره می‌شود. به هر حال، باقی ماندن ماده در اصلاح سال ۱۳۶۱ ما را از استدلال بیشتر در این زمینه بی‌نیاز می‌کند.

#### ۲-۱-۴- تعریف عین در اصطلاح حقوقدانان

گروهی از حقوقدانان در تعریف عین گفته‌اند: «مالی است که در عالم خارج موجود و با حس لامسه قابل ادراک باشد» (امامی، ۱۳۷۶، ۴۱۷) و (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۲۵). براساس تعریف ارائه شده حقوقدانانی که عین را مالی می‌دانند که باید در عالم خارج موجود باشد مالکیت را رابطه‌ای میان شخص و شیء معین خارجی دانسته و عقد بیعی را که مبیع آن کلی ما فی الذمه است را عهدی تلقی کرده‌اند و فقط در زمان انتقال مالکیت آن اختلاف دارند به طوری که برخی معتقدند مالکیت مبیع با تسلیم آن به مشتری انتقال می‌یابد (مالکیت از زمان تسلیم) (شهیدی، ۱۳۸۲، ۴۱) و برخی دیگر معتقدند مالکیت از زمان تشخیص مبیع به وسیله بایع، به مشتری انتقال می‌یابد (کاتوزیان،



۱۳۸۸، ۳۵۵) و گروهی دیگر در تعریف عین گفته اند: عین مالی است که اگر موجود شود دارای سه بعد باشد (جسم باشد). تعریفی که این گروه از عین ارائه می‌دهند تعریفی است که فقهای امامیه از عین ارائه داده‌اند و برگرفته از آن است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۶۸) و (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۲۹). همان‌طور که خود گفته اند: دیگر لازم نیست که متعلق مالکیت در هنگام عقد در خارج موجود باشد، بلکه صرف اعتبار محلی برای آن به لحاظ توقع حصول آن محل در اعتبار این مالکیت کافی است (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۳۸).

چنانچه مشخص است با تعریف ارائه شده عین دیگر تنها شامل عین شخصی نشده بلکه عین کلی را نیز شامل می‌شود در نتیجه با تعریفی که این حقوقدانان از عین و مالکیت ارائه می‌دهند (مالکیت را رابطه‌ای اعتباری دانسته اند) و عقد بیعی را که مبیع آن کلی مافی الذمه است را از هنگام انعقاد عقد تملیکی می‌دانند نه از زمان تسلیم یا تعیین مصداق (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۴۹) و (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۲۶۴) و این چنین اظهار نموده‌اند که تملیک از نظر فقها ایجاد سلطه قانونی به نفع غیر است، ولو آن که مالی در بین نباشد. براساس همین طرز تفکر در حقوق اسلامی است که همه اقسام بیع را تملیکی می‌دانند (ماده ۳۳۸ قانون مدنی) خواه مبیع عین موجود خارجی باشد، خواه عین کلی در ذمه (ماده ۳۵۰ قانون مدنی) (عابدینی و گلی شیرودی، ۱۳۹۴، ۷۷).

تملیک در ماده ۳۳۸ قانون مدنی به معنای dare نیست (به معنای انتقال مالکیت نیست) بلکه به معنی تسلیط است و این معنی است که هم بر بیع عین موجود و هم بر بیع کلی در ذمه صدق می‌کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۸۷). ظاهراً قانون مدنی نیز همسو با نظر این دسته از حقوقدانان را که برگرفته از فقه امامیه است، عقد بیعی را که مبیع آن کلی است را نیز تملیکی دانسته، موید این مطلب بند اول ماده ۳۶۲ قانون مدنی است که بیان می‌دارد: «به مجرد وقوع بیع مشتری مالک مبیع و باع مالک ثمن می‌شود». البته لازم به ذکر است که قانون مدنی در ماده ۳۵۰ اقسام مبیع را این چنین بیان می‌نماید مبیع ممکن است مفروض باشد یا مشاع یا مقدار معین به‌طور کلی از شیء متساوی الاجزاء و همچنین ممکن است کلی فی الذمه باشد (عابدینی و گلی شیرودی، ۱۳۹۴، ۷۷).

## ۲- اموال غیرمادی

قانون‌گذار به تبعیت از قانون مدنی فرانسه ۳ در بیان انواع اموال آن‌ها را از دو جهت تقسیم کرده است: از جهت قابلیت جابه‌جایی و نقل مکان آن‌ها. از جهت مالک آن‌ها. بی‌توجه به سایر دسته‌بندی‌های صریح و ضمنی قانون مدنی از اموال (مانند مثلی، قیمی، عین، منفعت و...) اموال در یک تقسیم‌بندی دیگر از جهت قابلیت لمس

۳- قانون مدنی فرانسه در مواد ۵۱۶ الی ۵۴۳ از جهت قابلیت جابه‌جایی و نقل و مکان اموال آن‌ها را به منقول و غیرمنقول و از جهت مالک به اموالی که در مالکیت اشخاص حقیقی یا حقوقی هستند و اموالی که مالک ندارد تقسیم کرده است. در این قانون به صورت ضمنی برخی دیگر از تقسیم‌بندی‌ها پذیرفته شده است.

و داشتن ابعاد فیزیکی و پایگاه مادی به مادی و غیرمادی تقسیم می‌شود (محمدی و اسدی، ۱۳۹۱، ۶). طبق قواعد کلی معاملات (ماده ۲۱۵ قانون مدنی و اقوال فقها) مبیع و ثمن باید مالیت داشته باشند. اما در این که کدام دسته از اموال می‌توانند مبیع و ثمن واقع شوند اختلاف است. برای مال دسته بندی‌های گوناگونی ذکر شده است که هر کدام مناط تقسیم متفاوتی را دارند. تقسیم مال به منقول و غیرمنقول، مشاع و مفروز، طلق و غیرطلق، عمومی و خصوصی، مالی که مالک دارد و مالی که بدون مالک است، مثلی و قیمی و یا عین و منفعت از جمله این تقسیمات است.

اما آنچه در این پژوهش بدان نیاز داریم تفکیک قائل شدن میان اموال مادی و غیرمادی است که لازم به نظر می‌آید که به طور مختصری در این رابطه صحبت کنیم. مال مادی مالی است که یا ابعاد مادی یا حداقل پایگاه ملموس و قابل احساس مادی دارد. این اموال فضا اشغال می‌کنند و دارای طول و عرض است مانند میز، ماشین، خانه. بنابراین مال مادی آن است که وجود خارجی دارد و می‌توان به آن اشاره کرد مانند این خانه، آن اتومبیل، آن کتاب. چنین مالی است که فضا را اشغال می‌کند و دارای طول و عرض و ارتفاع است و در اطراف ما فراوان به چشم می‌خورد و برای تفهیم مفهوم مال، معمولاً از این نوع آن استفاده می‌کنند. پول که بعضی به آن «وجه نقد» می‌گویند، نمونه‌ای از مال مادی است و شایع‌ترین آن است و ارزش اموال دیگر را با آن می‌سنجند. مال غیرمادی، مالی است که وجود مادی در خارج ندارد ولی ارزش اقتصادی دارد و مورد دادوستد قرار می‌گیرد: جامعه وجود آن را اعتبار نموده و قانون هم آن را شناخته است مانند حق مخترع، حق کسب یا پیشه یا تجارت و حق مؤلف. مال غیرمادی، مالی است که محسوس نیست و نمی‌توان به آن اشاره کرد، ولی وجود دارد. زیرا گفتیم این پدیده یعنی مال، یک پدیده حقوقی است، پس از امور اعتباری است. یعنی قانون‌گذار، وجود آن را اعتبار کرده است. پس، این که موجود غیرمادی را بتوان مال دانست، امر شگفتی نیست. مال غیرمادی، همان حق مالی است. این حق، خودش مال است. یعنی باید آن را مستقلاً مال دانست. خواه بر مال مادی اعمال شود، مانند حق سرقتی که در ملک تجاری برای مستأجر آن ایجاد می‌شود، خواه بر مال مادی اعمال نشود، مانند حق تألیف. توضیح این که مال، پایگاه یا پایه مادی دارد و یا این پایگاه یا پایه مادی برای آن قابل تصور است. در مال مادی، پایه مادی خود مال است. یعنی پول مثلاً به علت این که تجلی و تجسم مادی دارد، مال است و یخچال و تلویزیون و فرش و طلا و جواهر هم به همین قیاس. در مال غیرمادی هم این پایه مادی قابل تصور است. مثلاً در حق تألیف، پایه مادی به ظاهر همان کتاب است، در حق ترجمه هم همین‌طور. ولی هرگاه توجه کنیم که این کتاب نبوده که پایه مادی آن حق باشد، خود نویسنده پایه مادی و علت ایجاد آن بوده است، به عمق معنی پی می‌بریم و درمی‌یابیم که انسان، مال نیست ولی بروز هنری از او (نویسندگی یا ترجمه) باعث به وجود آمدن حق تألیف و حق ترجمه شده است

(حقوق مالی). وجود کتاب، یعنی اثر را نباید پایه مادی حق تألیف دانست. چنین تصویری اشتباه است. اثر، جایگاه و دلیل وجود مؤثر است و نشان می‌دهد که حق تألیف در این کتاب بروز کرده است نه این که پایه حق تألیف این کتاب است.

قانون مدنی از اموال مادی و اموال غیرمادی سخن نمی‌گوید. تفکر کلاسیک و معمول از مال، متمایل به این است که مال غیرمادی را جزو اموال نماند. ولی جست‌وجو در مواد قوانین و عملکرد سازمان‌های عمومی دولتی (مانند وزارتخانه‌ها) و غیردولتی (مانند شهرداری‌ها) یعنی به اصطلاح منطقیان، استقراء، ما را به این نتیجه می‌رساند که اموال غیرمادی نیز در نظر قانون‌گذاران بعد از قانون مدنی، اعتبار مال را دارند و اگر اهمیت آن‌ها بیشتر از اموال مادی نباشد، کمتر از اموال مادی هم نیست. تفاوت بارزی میان اموال مادی و اموال غیرمادی وجود دارد، بدین صورت که وجود مال مادی قائم به وجود ذیحقی نسبت به آن مال نیست، درحالی که اموال غیرمادی وجودشان قائم به وجود صاحب حق است، به عبارتی تصور مال مادی بدون مالک امکان‌پذیر است، ولی غالباً تصور مال غیرمادی بدون صاحب حق امکان‌پذیر نیست (حیاتی، ۱۳۸۹، ۱۸۹).

کلیه حقوق مالی را می‌توان از اموال غیرمادی به شمار آورد چه این حقوق قدرت‌ها و امتیازاتی‌اند که قانون برای افراد شناخته و دارای ارزش مبادله اقتصادی و مالی هستند و بدیهی است که قدرت و امتیاز فردی مادی و محسوس نیست چون اموال چیزی جز حقوق مالی نیستند (صفایی، ۱۳۸۳، ۱۲۷) و کلیه حقوق مالی اعم از عینی و دینی غیرمادی‌اند (حیاتی ۱۳۸۹، ۱۲۶). حتی حق مالکیت که مهم‌ترین و کامل‌ترین حق عینی است و با موضوع خود که ملک باشد در عرف یکی شناخته می‌شود به طوری که مالک خانه و زمین می‌گوید خانه من و اتومبیل من به جای آن که بگوید من دارای حق مالکیت بر خانه و اتومبیل هستم، غیرمادی است، به‌عنوان مثال در مورد حق انتفاع و ارتفاق چون تمامی منافع اقتصادی مال مورد حق نمی‌شود در نظر عرف با مال مورد حق یکی شناخته نشده و اشتباه نمی‌گردد لذا کسی که نسبت به ملکی حق ارتفاق دارد نمی‌گوید ملک من بلکه می‌گوید من نسبت به این ملک حق ارتفاق دارم (امامی، ۱۳۷۶، ۶۲). می‌توان نتیجه گرفت که اموال چیزی جز حق شخص نسبت به شیء نیست و در انتقال اموال این حق شخص نسبت به آن شیء است که انتقال می‌یابد.

## ۲-۱- تقسیمات اموال غیرمادی

اموال غیرمادی از جهت قابلیت دوام و اعتبار همچنین تأثیر قوه فکر و اندیشه قابل تقسیم هستند که برخی از انواع به گونه‌های دیگر دسته‌بندی می‌شوند.

### ۱-۲-۱- تقسیم از جهت قابلیت دوام و اعتبار

اعتبار برخی از اموال غیرمادی بعد از گذشت مدتی، منقضی می‌شود و قانون از حمایت آن‌ها دست برمی‌دارد.

ماده ۱۶ قانون ثبت اختراعات و طرح‌های صنعتی و علائم تجاری مصوب ۱۳۸۶ مقرر می‌دارد: اعتبار گواهینامه اختراع با رعایت این ماده پس از بیست سال از تاریخ تسلیم اظهارنامه اختراع منقضی می‌شود. ماده ۱۲ سابق قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ مدت استفاده از حقوق مادی پدیدآورنده که به موجب وصایت با وراثت منتقل می‌شود سی سال بعد از مرگ پدیدآورنده بیان می‌کند و در اصلاحیه سال ۱۳۸۹ این مدت به پنجاه سال افزایش یافت. در مقابل این گونه اموال، اموال غیرمادی وجود دارد که با گذشت زمان اعتبار و حمایت قانون از آن، از بین نمی‌رود مانند سهام شرکت‌ها. این اموال ممکن است از شخصی به شخص دیگری منتقل شود اما تا زمانی که وجود دارند، قانون از آن‌ها حمایت می‌کند و دارای اعتبار هستند.

### ۲-۱- تقسیم اموال غیرمادی از جهت وابستگی آن‌ها به اموال مادی

بعضی از اموال غیرمادی مانند حقوق عینی و دینی ماهیتاً انتزاعی و ناملموس هستند ولی این حقوق در ارتباط با یک یا چند مال مادی ملموس شناسایی می‌شوند مثل انتفاع از یک اتومبیل و حق ارتفاق از ملک. این‌ها را اموال غیرمادی نسبی می‌گویند. در مقابل، گروه دیگری از اموال غیرمادی مانند حق مؤلف، حق اختراع، حق کسب یا پیشه یا تجارت و حق زارعانه به طور کامل انتزاعی و ناملموس هستند. این‌ها را غیرمادی مطلق می‌نامند و به طور معمول وقتی از اموال غیرمادی صحبت می‌شود، منظور، این گروه از اموال غیرمادی است نه گروه اول.

### ۳-۲-۱- تقسیم از جهت تأثیر قوه فکر و اندیشه در ایجاد آن‌ها

برخی از اموال غیرمادی قوه اندیشه و فکر و ابتکار در ایجاد آن‌ها نقش اساسی دارد مانند حق مؤلف، حق اختراع و... به عبارت دیگر فکر، اندیشه و تخیل مؤلف و مخترع است که اثر یا اختراعی را به وجود می‌آورد و هر کسی که از تخیل و اندیشه و فکر قوی‌تری برخوردار باشد اثر و دستاوردی مانند کار خلق می‌کند. این بخش از اموال غیرمادی که مالکیت فکری نامیده می‌شود، زائیده فکر بشر است و بر خلاقیت‌های فکری مانند آثار ادبی و هنری، اختراعات، طرح‌های صنعتی، علائم و نام‌های استفاده شده در تجارت، بازرگانی و غیره گواهی می‌دهند (نوروزی، ۱۳۸۱، ۱۹). در مقابل این اموال، گونه دیگری از اموال غیرمادی وجود دارد که قوه فکر، تخیل و ابتکار در ایجاد آن‌ها نقش اساسی ندارد مانند سهام شرکت‌ها، حق کسب یا پیشه یا تجارت و حق زارعانه. این بخش از اموال غیرمادی، اموال غیرمادی غیر فکری نام دارد. این تقسیم‌بندی به صراحت در نوشته‌های هیچ‌یک از حقوق‌دانان دیده نمی‌شود و معمولاً بیشتر مباحثی که حقوق‌دانان مطرح می‌کنند در مورد مالکیت معنوی (فکری) است و کمتر به دیگر مصداق‌های اموال غیرمادی توجه می‌کنند. در بحث قانون‌گذاری هم در ارتباط با مالکیت فکری قوانین منظم‌تری وجود دارد ولی در ارتباط با اموال غیرمادی غیرفکری قانون خاصی وجود ندارد، بلکه باید از بین قوانین پراکنده‌ای که وجود دارد تعاریف، قلمرو و قواعد حاکم بر آن را استنباط کرد (محمدی و اسدی، ۱۳۹۱، ۸).

## ۲-۲- بیع اموال غیرمادی

در حقوق ایران، بیع در یک ماده تعریف شده است. ماده ۳۳۸ قانون مدنی در تعریف بیع این گونه می‌آورد: «بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم». ظاهر این ماده دلالت دارد که میباید عین باشد. از مجموع مواد دیگری نظیر مواد ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۵۰ همان قانون نیز چنین استنباط می‌شود که میباید فقط می‌تواند عین باشد. نکته‌ای باید یادآوری شود و این که تعریف ماده ۲۳۸ قانون مدنی برای عقد بیع جامع نیست و عقد بیعی را که موضوع آن کلی است دربر نمی‌گیرد. در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، عقد بیع، به تملیک عین، تعریف گردیده است. در صورتی که در همه بیع‌ها، تملیک عین در زمان عقد صورت نمی‌گیرد؛ در عقدی که مورد آن کلی است، تملیکی در زمان عقد حاصل نمی‌شود، بلکه نتیجه چنین عقدی صرفاً پیدایش تعهد یعنی تکلیف قانونی بر عهده فروشنده مال کلی و یا خریدار متعهد به تسلیم عوض کلی به فروشنده خواهد بود، نه تملیک میباید. انتقال مالکیت میباید از فروشنده به خریدار و یا انتقال مالکیت ثمن از خریدار به فروشنده پس از تعیین فرد معین، از بین افراد کلی و تسلیم آن به طرف عقد صورت خواهد گرفت، در حالی که در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، عنوان «بیع» یعنی همان ایجاب و قبول عقد بیع به تملیک عین به عوض معلوم معرفی گردیده است (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۱۵۷).

دکتر شهیدی در توجیه این تعریف اظهار می‌دارد که این تعریف از منابع فقهی اقتباس گردیده است و ناشی از توجه به موارد غالب عقد بیع بوده که مورد عقد، معمولاً عین معین نظیر خانه، باغ، اسب و اشیایی از این قبیل بوده است (شهیدی، ۱۳۸۲، ۵۸). با کمی تسامح در مسئله می‌توان ماده ۳۳۸ قانون مدنی را چنین تفسیر کرد که منظور از تملیک عین به عوض معلوم، تملیک ناشی از عقد بیع است، هر چند با فاصله و با واسطه دخالت تسلیم، موجب انتقال مالکیت باشد؛ یعنی عقد بیع در صورت منتهی به تملیک عین به عوض معلوم خواهد بود. دکتر کاتوزیان این گونه توجیه می‌نماید که از آنجایی که این ماده عقد بیع را محدود به انتقال اعیان مادی و خارجی کرده است اما این قلمرو که بسیار محدود است با گسترش دامنه اموال غیرمادی در جهان کنونی سازگار نیست. تقسیم اعیان به کلی و شخصی یا خارجی و پذیرفته شدن انتقال طلب مربوط به عین کلی در تعریف بیع از اشکال می‌کاهد، ولی آن را از بین نمی‌برد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۱۶۰). اما بحث اصلی آن است که امروزه حقوق مالی گوناگونی پا به عرصه دادوستد نهاده که پایه مادی خارجی ندارد، لیکن دارای ارزش فراوان است و حقوق باید این نهادها را به سازمان‌های پا گرفته و سنتی پیوند زند و در اداره آن‌ها از قواعد کهن یاری بگیرد. در ادامه نیز برآنیم اولاً تا نظرات حقوقدانان را بر بیع اموال غیرمادی با تعریفی که قانون مدنی از بیع در ماده ۳۳۸ قانون مدنی ارائه می‌دهد بیان نماییم، دوم به تشریح نظر منتخب پردازیم.

## ۱-۲-۲- نظرات حقوقدانان

دکتر جعفری لنگرودی: چنانچه قبلاً نیز بر این مطلب اشاره نمودیم ایشان با در نظر گرفتن تحولات قانون گذاری در ایران و استناد به ماده ۵ قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۷۴، ماده ۲۲ قانون تأسیس اوراق بهادار مصوب ۱۳۴۵ و بیع حق سرقفلی همرا با عقد اجاره اعتقاد به عدم اختصاص بیع به تملیک اعیان دارند و در نتیجه ماده ۳۳۸ قانون مدنی را منسوخ دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸). نقد این نظر: اولاً اعتقاد به نسخ این ماده با قواعد عمومی سازگار نیست که چه بسا موجب اشتباه در تشخیص بیع و اجاره گردد، ثانياً قانون گذار هم در اصلاح قانون مدنی در سال ۱۳۶۱ به نسخ این ماده اشاره نکرده و این امر نیز دلیل دیگری بر عدم نسخ ماده ۳۳۸ قانون مدنی است (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۱۰۴).

دکتر امامی بر این عقیده بودند که بیع تنها شامل تملیک اعیان شخصی است و منفعت مانند منفعت خانه، عمل مانند عمل خیاط و حق مانند حق تحجیر اگرچه قابل نقل و انتقال باشد نمی‌تواند مبیع واقع شود و بیان می‌دارند که ماده ۳۵۰ قانون مدنی که می‌گوید مبیع ممکن است مفروز باشد یا مشاع یا مقدار معین و به‌طور کلی از شیء متساوی الاجزاء و همچنین ممکن است فی الذمه باشد (امامی، ۱۳۷۶، ۴۱۷). ایشان در بیان اقسام مبیع حق و منفعت را به شمار نیاورده است و انتقال اموال غیرمادی نظیر سرقفلی را تابع قواعد عمومی معاملات و پاره‌ای قواعد خاص که در قانون روابط مالک و مستاجر و آمده تلقی نموده‌اند، هرچند معتقدند کلمه فروش عرفاً در این مورد هم به کار می‌رود (صفایی، ۱۳۸۳، ۲۷۴).

دکتر کاتوزیان نیز اعتقاد بر این داشتند که واژه عین در تعریف ماده ۳۳۸ قانون مدنی برای تمایز بیع از اجاره است (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۲۸۹). این کاربرد در فقه هم سابقه داشته است و آنچه متأخران را به تبدیل مال به عین واداشته، احتراز از شمول تعریف به اجاره است، پس برای این که بیع از اجاره متمایز شود قید عین را بر آن افزوده‌اند، ایشان معتقدند رویه قضایی هم می‌تواند از همین رو حرکت کند و قید عین را ویژه خروج تملیک منفعت سازد و آن را وسیله دفع و تملیک اموال غیرمادی نکند، به‌ویژه آن که از قوانین دیگر نشانه‌هایی بر تأیید این تعبیر به دست می‌آید: مواد ۳۴، ۳۵ و ۳۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، مواد ۷۸ و ۷۹ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ و در عرف دادوستد به انتقال (حق تألیف، حق سرقفلی و نام تجارتي) فروش گفته می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۳۱۷). در کل می‌توان گفت ایشان برای شمول تعریف قانون مدنی از بیع نسبت به اموال غیرمادی نظر بر توسعه مفهوم عین دارند، این در حالی است که خود عین را این چنین تعریف می‌نمایند: عین عبارت است از مالی که وجود خارجی داشته و با حس لامسه قابل ادراک باشد. با نظر ایشان اگرچه نقص موجود در ماده پوشاننده و اموال غیرمادی هم مشمول تعریف بیع می‌شود، ولی

همان‌طور که دکتر قبولی درافشان گفته اند: «این امر گسترش مفهوم عین را در پی دارد در صورتی که حق و تمام اموال غیرمادی به‌هیچ‌وجه وجود خارجی ندارند و قطعاً در تقابل با عین هستند» (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۱۰). دکتر شهیدی نیز نظر خود را این‌گونه بیان می‌دارند: تعریف ارائه شده در قانون مدنی از بیع در ماده ۳۳۸ قانون مدنی تنها شامل اعیان می‌شود و منفعت، عمل و حق را نمی‌توان به‌عنوان مبیع قرار داد، در نتیجه انتقال (منفعت، عمل و حق) در قالب عقد بیع منتفی است (شهیدی، ۱۳۸۲، ۱۱۲).

این در حالی است که قانون مدنی در ماده ۲۱۴ مورد معامله را این چنین معرفی می‌نماید: مورد معامله باید مال یا عملی باشد که هریک از متعاملین تعهد تسلیم یا ایفای آن را می‌کنند. دکتر قبولی درافشان تعریفی که از عین ارائه می‌دهند همان تعریف فقهای امامیه است، «عین آن چیزی است اگر در عالم خارج موجود شود دارای ابعاد ثلاثه یعنی عرض، طول و ارتفاع باشد (جسم باشد) که در برابر حق و منفعت قرار داشته و گسترش مفهوم آن را در تقابل با عین دانسته» و این چنین اظهار نظر نموده‌اند با تعریفی که هم‌اکنون از بیع در قانون مدنی وجود دارد، نمی‌توان انتقال اموال غیرمادی را مشمول آن دانست، هرچند در عرف هم به انتقال این اموال فروش می‌گویند، اما نمی‌توان این گونه انتقالات را بیع اصطلاحی تلقی کرد و در نتیجه این نوع از انتقالات باید در قالب ماده ۱۰ قانون مدنی و با توجه به اصل آزادی قراردادها دانست. ایشان برای انتقال اموال غیرمادی که در قالب عقد بیع بیان گشته در ماده ۳۳۸ قانون مدنی این ماده را جامع ندانسته و نظر بر اصلاح آن دارند و تعریفی که از بیع ارائه می‌دهند، همان تعریف ابتدایی و اولیه فقهای امامیه از بیع است، بیع عبارت است از (تبدیل مال به مال) و معتقدند در این صورت یقیناً حق هم می‌تواند مبیع قرار گیرد، چرا که جزو مال محسوب و بیع اموال غیرمادی هم بیع اصطلاحی تلقی می‌شود (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۱۰۵). همچنین در صورتی که دلایل ذکر شده برای شمول بیع کلی در ذیل ماده ۳۳۸ قانون مدنی مورد قبول واقع نگردد، با این تعریف این مشکل نیز برطرف می‌گردد، در این صورت دیگر «تملیک» به حمل اولی در مفهوم بیع وجود ندارد تا این که مسئله تملیکی نبودن بیع کلی مطرح گردد (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۵۹).

ماده ۲۱۴ قانون مدنی بیان می‌دارد: «مورد معامله باید مال یا عملی باشد که هریک از متعاملین تعهد تسلیم یا ایفای آن را می‌کنند». این ماده موضوع معامله را مال یا عمل معرفی می‌نماید. مال: در حقوق کنونی مال مفهوم گسترده‌ای داشته و شامل ابتکارها و فعالیت‌ها نیز می‌شود، حقوق معنوی مانند حق مؤلف، تألیف، سرقفلی و نام تجاری از ارکان مهم دارایی است، بدون این که پایه و مصداق مادی محسوس داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۱۲۹). عمل: انجام عمل به دو صورت فعل و ترک فعل است، این ماده به خودداری از انجام عمل اشاره‌ای ندارد، ولی در اعتبار آن نمی‌توان شک کرد و مواد دیگر قانون مدنی از جمله ماده ۲۲۱ مفید این معنی است

(صفایی، ۱۳۸۳، ۱۲۷). از این ماده استنباط می‌شود که مورد معامله می‌تواند شامل عمل (فعل و ترک فعل) و با توجه به مفهوم مال شامل (منفعت و حقوق) باشد (حائری شاه باغ، ۱۳۷۶، ۲۱۴). درست است که امروزه حقوق مالی و هر آنچه که دارای ارزش اقتصادی باشد مال محسوب می‌شود حال سؤال اینجا است آیا تمام این اموال را می‌توان همان‌طور که در قالب عقد بیع بیان گشته در قانون مدنی انتقال داد یا باید موضوع عقد بیع را آن گونه که قانون مدنی بیان کرده به (صورت عین) بپذیریم؟

#### ۲-۲-۲- نظر منتخب

در جواب همان‌طور که ملاحظه شد حقوق دانان نظرات مختلفی را بیان نموده‌اند و از بین اظهارات بیان گشته به نظر نگارنده با توجه به نص ماده ۳۳۸ قانون مدنی آنچه که دکتر قبولی درافشان بیان می‌دارند، قابل پذیرش می‌باشد، زیرا درست است که بیع حقیقت عرفیه داشته و باید برای تهدید مفهوم آن در هر زمان به عرف مراجعه کرد و در عرف برای انتقال این اموال از لفظ فروش استفاده می‌شود، اما ترتیب اثر دادن به تشخیص عرف که در قالب عقد بیع بیان گشته در قانون مدنی مستلزم این است که بگوییم این ماده جامع نیست و باید اصلاح شود و به جای کلمه عین کلمه مال جایگزین آن شود، در این صورت است که یقیناً حق هم می‌تواند مبیع قرار گیرد و بیع اموال غیرمادی بیع اصطلاحی تلقی می‌شود (قبولی درافشان، ۱۳۸۶، ۱۰۶). در حال حاضر با وحدت ملاک ماده ۳۳۸ قانون مدنی و با توجه به مطالب فوق و تعریفی که فقها و حقوقدانان از عین ارائه می‌دهند (هر دو گروه بر جسم بود عین اتفاق نظر دارند) نمی‌توان این اموال را در تعریف ارائه شده به عنوان مبیع قرار داد، در نتیجه انتقال این اموال را باید در قالب ماده ۱۰ قانون مدنی و اصل آزادی قراردادها تفسیر کرد (عابدینی و گلی شیرودی، ۱۳۹۴، ۸۴).

#### ۲-۳- مصادیق اصلی بیع اموال غیرمادی

##### ۱-۲-۳- فروش سهام شرکت‌ها

در شرکت‌های مدنی، هریک از شریکان مالک سهم مشاعی از مال مشترک است که می‌تواند آن را بفروشد. زیرا، مال مشاع در زمره اعیان است و موضوع عقد بیع قرار می‌گیرد (ماده ۳۵۰ قانون مدنی). ولی، در شرکت‌های تجاری که شخصیت حقوقی مالک تمام دارایی شرکت است و قانون آن را جدای از شخصیت شریکان می‌داند، سهم شرکت نیز دارای ماهیت ویژه‌ای است و به دشواری می‌توان آن را در زمره اعیان آورد: در این شرکت‌ها، شریکان هیچ حق عینی بر سرمایه شرکت ندارند و تنها می‌توانند از منافع به دست آمده از سرمایه و فعالیت شرکت استفاده کنند و پس از انحلال شرکت، باقی مانده سرمایه خالص منافع احتمالی را بردارند. در نتیجه، باید گفت آنچه دارند مالکیت اموال شرکت نیست؛ حقی است بر مالک (شخصیت حقوقی)



که امتیازهایی درباره منافع سرمایه به آنان می‌دهد. به همین جهت هم، قطع نظر از ترکیب سرمایه که منقول است یا غیرمنقول، حق شریکان را به تابعیت از موضوع آن منقول شمرده‌اند، خواه به شکل سهام در شرکت‌های سهامی باشد یا سهم شرکت در شرکت‌های دیگر (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۱۲۹). بدین ترتیب، سهم شرکت نماینده وجود حقی است که خود دارای ارزش مالی و قابل انتقال است و آن را نباید با اموال شرکت اشتباه کرد و در زمره اعیان آورد. با وجود این، قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ و لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ انتقال سهام را بارها فروش نامیده‌اند.

فروش سهام در دوران تشکیل شرکت به صورت پذیره نویسی انجام می‌شود که در واقع تعهد به خرید سهام و پرداخت بهای آن پیش از انتشار است (ماده ۹ تا ۱۲ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷). در ماده ۳۴ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ می‌خوانیم: «کسی که تعهد اتباع سهمی را نموده (پذیره نویس) مسئول پرداخت تمام مبلغی اسمی آن است و در صورتی که قبل از تأدیه تمام مبلغ اسمی سهم آن را به دیگران انتقال دهد، بعد از انتقال سهم، دارنده سهم مسئول پرداخت بقیه مبلغ اسمی آن خواهد بود». یعنی، دین مربوط به ثمن سهم خریداری شده همراه با مالکیت آن به خریدار جدید منتقل می‌شود و او عهده دار اجرای تعهد پذیره نویس است. در ماده ۳۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ امکان فروش سهام با صراحت بیشتر بیان شده است. در این ماده که مفاد آن مفصل و مربوط به مطالبه مبلغ پرداخت نشده سهام است، می‌خوانیم که اگر بدهی سهامداران پس از آگهی و گذاشتن مهلت معقولی که تعیین شده است پرداخت نشود، «شرکت این گونه سهام را در صورتی که در بورس اوراق بهادار پذیرفته شده باشد از طریق بورس و گرنه از طریق مزایده به فروش خواهد رسانید. از حاصل فروش سهم بدوا کلیه هزینه‌های مترتبه برداشت گردیده و در صورتی که خالص حاصل فروش از بدهی صاحب سهم (بابت اصل و هزینه‌ها و خسارت دیرکرد) بیشتر باشد مازاد به وی پرداخت می‌شود». ماده ۳۹ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ نیز بیع معاطاتی سهام بی‌نام را که به صورت سند در وجه حامل تنظیم می‌شود پیش‌بینی کرده است: در بند دوم ماده می‌خوانیم: «نقل و انتقال این گونه سهام به قبض و اقباض به عمل می‌آید» و معلوم می‌شود که قبض سهم شرط تملک آن است و تنها به تراضی انجام نمی‌شود.

### ۲-۲-۳- فروش سرقفلی

فروش سرقفلی یا «حق کسب یا پیشه یا تجارت» در قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ «انتقال» است. ولی در عرف دادوستد و حتی حقوقدانان همه سخن از فروش سرقفلی می‌کنند. به طور معمول، در اسناد انتقال سرقفلی دکان‌ها و فروشگاه‌ها، به جای اجاره یا انتقال منافع و سرقفلی گفت‌وگو از فروش آن است، چندان که

گاه انتقال مالکیت عین فروشگاه با سرقفلی آن اشتباه می‌شود. این عرف، تمایل عمومی به الحاق فروش سرقفلی را به قواعد عمومی بیع نشان می‌دهد. ولی هنوز رویه قضایی در این باره تصمیم نگرفته است که ماهیت انتقال سرقفلی چیست؟ بیع حق تقدم در اجاره محل تجارتي است یا قراردادی بی‌نام که باید آثار آن را از قواعد عمومی استنباط کرد؟

اگر آن گونه که پیشنهاد شد واژه «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی در برابر «منفعت» به کار رود و وسیله شناسایی بیع و اجاره قرار بگیرد، انتقال سرقفلی نیز در شمار سایر حقوق مالی بیع است. زیرا، سلطه‌ای که مستأجر بر این حق دارد همانند مالکیت است و اصل حق نیز دارای ارزش مالی و قابل دادوستد است. برعکس، هرگاه از آن واژه برای طرد و خروج انتقال حق، دین و منفعت از تعریف بیع استفاده شود، باید انتقال سرقفلی را قراردادی بی‌نام شمرد. ولی، درهرحال فروش یا انتقال سرقفلی دارای دو حکم خاص است که باید مورد توجه قرار گیرد: (حمیتی واقف، ۱۳۸۳، ۹۸). عقد تشریفاتی است و تنها با سند رسمی امکان دارد؛ باید همراه با انتقال منافع با واگذاری محل صورت پذیرد. این هر دو شرط در تبصره دوم ماده ۱۹ روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ به صراحت آمده است: «حق کسب یا پیشه یا تجارت به مستأجر همان محل اختصاص دارد و انتقال آن به مستأجر جدید فقط با تنظیم سند رسمی معتبر خواهد بود».

### ۳-۲-۳- فروش یا اجاره حق تألیف و آثار هنری

این سنخ از حقوق را بدین اعتبار که موضوع آن‌ها ابداع و اندیشه انسان است، حقوق معنوی می‌گویند. در تعریف حقوق معنوی می‌توان گفت: «امتیاز بهره‌برداری از منافع و شیوه خاص تفکر و ابتکار انسان و آمیزه‌ای از دو چهره مادی و معنوی است» (قاسمی، ۱۳۸۲، ۸۵) و (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۱۴۲) و (حمیتی واقف، ۱۳۸۳، ۹۸). چهره معنوی این حقوق که ویژه مبتکر یا دانشمند یا هنرمند است، محدود به زمان و مکان نمی‌شود و از شخصیت او جداشدنی نیست. پس نه تنها صاحب حق نمی‌تواند آن را به دیگران انتقال دهد، در هیچ شرایطی بیگانه در آن راه ندارد؛ برای مثال، حقی که حافظ، سعدی و مولانا بر اشعار خود دارند، جاودانه و جهانی است و هیچ کس نمی‌تواند به‌عنوان انتقال‌گیرنده و وارث یا به بهانه نیوستن به پیمان بین‌المللی حمایت از آن یا گذشتن مدت طولانی از ایجاد اثر و مانند این‌ها، از اعتبار و شهرت این بزرگان استفاده کند یا دیوان شعر آنان را به نام خود منتشر سازد یا در آن دست ببرد. ماده ۴ قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ درباره حقوق معنوی پدیدآورنده می‌گوید: «محدود به زمان و مکان نیست و غیرقابل انتقال است». چهره مادی که دارای ارزش مالی و قابل دادوستد است و همچون سایر اموال به ملکیت در می‌آید. منتها در سایر حقوق مالی و مالکیت، موضوع و پایه حق اشیاء خارجی و مادی است و در این حقوق ابتکار و فعالیت. برای مثال

حقی که صنعتگر نسبت به شکل ویژه محصول و کالای خود دارد یا حقی که نویسنده یا سراینده یک اثر ادبی بر نوشته‌های خود پیدا می‌کند، در بازار خرید و فروش می‌شود و می‌تواند از دانشمند یا هنرمند یا مبتکر به دیگران انتقال یابد و وسیله تحصیل مال قرار گیرد. ماده ۵ قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ در این باره مقرر می‌دارد: «پدیدآورنده اثرهای مورد حمایت این قانون می‌تواند استفاده از حقوق مادی خورد را در کلیه موارد به غیر واگذار کند». حمایت قانون برای مدت محدود است: تا زمان حیات پدیدآورنده به او تعلق دارد و پس از مرگ او و انتقال حقوق مادی به وراثت یا موصی له تا سی سال از انحصاری بودن آن حمایت می‌شود. از نظر مکانی نیز چون قانون هر کشور تنها در آن سرزمین اعتبار دارد، حمایت از این حقوق در خارج از کشور منوط به وجود پیمان‌های بین‌المللی است (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۱۴۸).

در هر حال، قانون واگذاری حق مادی را «انتقال» نامیده است و به اعتبار تعبیری که از ماده ۳۳۸ قانون مدنی شد، می‌تواند تابع احکام «بیع حق» شود، هر چند از نظر محدود شدن به زمان به اجاره نیز می‌ماند: به طور معمول، حق مالی پدیدآورنده به مدت محدود و معین واگذار می‌شود. پس اگر پذیرفته شود که مالکیت کامل دائمی است و تنها در مورد منافع (اجاره) مدت دارد، به دشواری می‌توان انتقال حق تألیف برای مدت پنج یا سه سال را بیع نامید. در این فرض چنین به نظر می‌رسد که حق تألیف از آن پدیدآورنده است، لیکن او استفاده انحصاری از آن را برای مدتی به دیگران واگذارده است. در موردی هم که انتقال مدت ندارد، ماده ۱۴ حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ مدت آن را به سی سال محدود می‌کند. در این ماده می‌خوانیم که: «انتقال‌گیرنده حق پدیدآورنده می‌تواند تا سی سال پس از واگذاری از این حق استفاده کند، مگر این که برای مدت کمتر توافق شده باشد» و ماده ۱۵ استفاده از حق را پس از سی سال از آن پدیدآورنده می‌داند. پس، انتقال‌گیرنده در هر حال منتفع است نه مالک.

## ۲-۴- انتقال معوض اموال غیر مادی غیر فکری

در سه قسمت انتقال معوض این اموال را مورد بررسی قرار می‌دهیم: ابتدا به صورت موجز از نظر فقهی و حقوق موضوعه بیع این اموال را بررسی می‌کنیم و در نهایت بیع سهام شرکت‌ها که در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ و قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۴ به صورت ضمنی به آن اشاره شده است را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

### ۱-۲-۴- از منظر فقه

با توجه به این که مباحث مربوط به بیع در قانون مدنی مبنای فقهی دارد و نویسندگان قانون مدنی با اطلاع کافی از موازین فقهی به تعریف بیع پرداخته‌اند، ضروری است به ذکر تعاریف برخی از فقها از بیع بپردازیم: عقد بیع

ایجاب و قبولی است که بر انتقال ملک به عوض معلوم دلالت می‌کنند<sup>۴</sup> (شهید ثانی، ج ۲، ۱۴۲۹ق، ۱۷۳). بیع ایجاب و قبولی است که به وسیله آن‌ها عین مملوکه از مالک به دیگری در مقابل عوض معلوم منتقل می‌شود<sup>۵</sup> (محقق حلّی، ۱۳۶۸، ۱۱). بیع لفظی است که بر نقل ملک از مالک به دیگری به عوض معلوم دلالت می‌کند<sup>۶</sup> (صاحب جواهر، ۱۳۶۸: ۲۰). بیع عبارت از تملیک عین در مقابل عوض می‌باشد<sup>۷</sup> (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ۵). ملاحظه می‌شود تعاریف فقها از بیع متفاوت است. عده‌ای معتقدند که مبیع باید عین باشد و عده‌ای دیگر اعتقاد به تحدید تعریف بیع به تملیک عین ندارند و معتقدند هر مالی می‌تواند مبیع باشد. دلیل این تفاوت این است که عقد بیع یک حقیقت شرعی نیست بلکه یک حقیقت عرفیه است و شارع مقدس در آیه شریفه ۲۸۵ سوره مبارکه بقره<sup>۸</sup> فقط حکم مسئله را بیان کرده است و شرع مقدس اگر حکمی را روی یک موضوعی برد که عرفی است، بیان آن موضوع با عرف است (معرفت، ۱۳۷۶، ۲۵۰) به عبارت دیگر، شرع، این که چه چیزی قابلیت مبیع واقع شدن دارد را به عرف واگذار کرده است و فقها در زمان‌های مختلف و با برداشت‌های مختلف، تعاریف گوناگونی از بیع ارائه داده‌اند. علاوه بر آن، فقهای متأخر با توجه به عرف و نیازهای مردم در زمان‌های مختلف برای حقوق مالیت قائل شده‌اند (روحانی، ۱۴۱۸ق، ۳۸) و اگر به تعاریف فقهای معاصر دقت کنیم می‌بینیم که تعمداً و با علم به ایجاد اموال نوظهوری مانند حق سرقفلی، حق کسب یا پیشه یا تجارت، سهام شرکت‌ها و... بیع را محدود به تملیک عین نکرده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ۱۰) و (مکارم، ۱۴۱۳ق، ۳۵) و حتی به صراحت بیع این اموال را پذیرفته‌اند (مکارم، ۱۴۱۳ق، ۳۳). لذا به نظر می‌رسد امروزه از نظر فقهی و فارغ از مباحث قانونی، بیع اموال غیرمادی غیرفکری قابل تصور است و بیع این اموال برخلاف کتاب و سنت نیست. اما به هر ترتیب آنچه در حقوق کنونی منشاء اثر است، حکم قانون است که در ذیل به تفصیل در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

#### ۲-۲-۴- از منظر حقوق موضوعه

در حقوق ایران درباره حکومت مقررات و قواعد بیع بر انتقال اموال غیرمادی (اعم از فکری و غیرفکری) اختلاف نظر وجود دارد. بعضی با تکیه بر برخی تفاسیر و احکام خاص ماده ۳۳۸ قانون مدنی را شامل معامله هر نوع مالی به جز منفعت می‌دانند و بعضی چنین برداشتی از قانون مدنی را بر نمی‌تابند.

۴- هو الایجاب و القبول الدالان علی نقل المکک به عوض معلوم

۵- البیع هو الایجاب و قبول اللذان تنتقل بهما العین المملوکه من مالک الی غیره بعوض مقدر

۶- هو اللفظ الدال علی نقل الملک من مالک الی آخر بعوض معلوم

۷- تملیک العین بالعوض

۸- احل الله بیع

### ۱-۲-۲-۴- بیع بودن انتقال اموال غیرمادی غیرفکری

ماده ۳۳۸ قانون مدنی، بیع را «تملیک عین به عوض معلوم» تعریف کرده است و این صراحت در لزوم عین بودن میب، حقوقدانان را به تلاش در تفسیری نو از ماده مذکور واداشته است تا راه پذیرش بیع اموال غیرمادی را هموار کنند. در زیر نمونه‌ای از این تلاش‌ها را بیان خواهیم کرد:

«آنچه متأخران را به تبدیل مال به عین واداشته، احتراز از شمول تعریف به اجاره است، پس برای این که بیع از اجاره (تملیک منافع) ممتاز شود قید عین را بر آن افزوده‌اند. رویه قضایی نیز می‌تواند از همین سو حرکت کند و قید عین را ویژه خروج تملیک منفعت سازد و آن را وسیله دفع تملیک حق و اموال غیرمادی نکند. به‌ویژه که از قوانین دیگر نشانه‌هایی بر تأیید این تعبیر به دست می‌آید و در عرف دادوستد نیز به انتقال حقوقی (مانند حق تألیف و سرقتی)، فروش گفته می‌شود» (کاتوزیان ۱۳۸۸، ۳۰۷). دکتر جعفری لنگرودی معتقد به نسخ ضمنی ماده ۳۳۸ قانون مدنی است و بیان می‌کند «قانون‌گذار در مواد فراوانی که پس از سال ۱۳۰۷ تصویب کرده است در مورد تعریف بیع خود را پایبند به ماده ۳۳۸ قانون مدنی نمی‌داند، یعنی عین بودن میب را عنصر سازنده بیع نمی‌شمرد (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۷، ۴۲۶).

برخی دیگر از حقوقدانان (تفرشی و سکوتی، ۱۳۸۳، ۴۶) معتقدند: «اگرچه از ظاهر ماده ۳۳۸ قانون مدنی استفاده می‌شود که میب اختصاص به اعیان دارد ولی با توجه به این که قانون‌گذار در ماده ۳۵۰ قانون مدنی میب را به مفروز، مشاع، کلی در معین و کلی فی الذمه تقسیم می‌کند، معلوم می‌شود که قانون‌گذار از عین که در ماده ۳۳۸ یاد شده، معنای لغوی یا عرفی آن را اراده نکرده و نباید آن را به معنای لغوی یا عرفی حمل کرد و عین را به اموال مادی اختصاص داد زیرا هرگز به کلی فی الذمه مال مادی گفته نمی‌شود. از طرف دیگر، اطلاق فروش بر انتقال سهام در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ (از قبیل مواد ۳۱، ۳۵ و ۳۶) نیز دلیل بر نسخ ماده ۳۳۸ قانون مدنی نمی‌باشد؛ بلکه مؤید این است که قانون‌گذار در ماده ۳۳۸ قانون مدنی عین را اختصاص به اموال مادی (اعیان به معنای لغوی) نداده است. به همین دلیل از انتقال سهام تحت عنوان «فروش سهام» یاد کرده است و این نشانگر آن است که عین در ماده یاد شده اعم از اموال مادی و غیرمادی است و عین معنوی را نیز دربرمی‌گیرد. بعضی نیز از شبه نبودن اموال غیرمادی به منفعت و حق، نتیجه گرفته‌اند که این اموال نیز عین محسوب می‌شوند (شهیدی، ۱۳۷۷، ۱۵).

حقوقدانانی که تلاش کرده‌اند بیع اموال غیرمادی را بپذیرند، استدلال‌شان مبتنی است بر: نسخ ضمنی ماده ۳۳۸ قانون مدنی، پذیرش بیع این اموال در عرف دادوستد، استعمال عین در غیر معنی لغوی توسط قانون‌گذار، تمایل رویه قضایی به پذیرش بیع این اموال و آوردن قید عین برای متمایز ساختن عقد بیع از اجاره.

هرچند تلاش حقوقدانان قابل ستایش است و راه پذیرش بیع اموال غیرمادی را هموار کرده است اما استدلال‌های حقوقدانان فوق الذکر به شکل زیر قابل ایراد است:

#### ۲-۲-۴- نقد نظر بیع بودن

در مقابل استدلال‌های فوق، پاسخ‌هایی به این شرح داده می‌شود:

الف- قاعدتاً مواد قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ توانایی نسخ ماده ۳۳۸ قانون مدنی را ندارند. هرچند قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ یک قانون ماهوی است و می‌تواند ماهیت جدید ایجاد کند در آن از لفظ خرید و فروش برای انتقال سهام شرکت‌ها که یکی از نمونه‌های اموال غیرمادی غیرفکری است استفاده کرده است اما نسبت به قانون مدنی، قانون خاص محسوب می‌گردد و قانون خاص نمی‌تواند قانون عام را به طور ضمنی نسخ کند. قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ مصداق خاصی از بیع اموال غیرمادی غیرفکری معرفی نموده است و این به معنی عدم لزوم عینیت در کل مصادیق بیع نیست تا از نسخ صحبت شود. علاوه بر این، قانون‌گذار در اصلاحاتی که بعد از تصویب لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ در قانون مدنی انجام داده است، حکم ماده ۳۳۸ قانون مدنی را به همین شکل باقی گذاشته است و تمایلی به تغییر حکم و نسخ آن نداشته است (محمدی و اسدی، ۱۳۹۱، ۱۳).

ب- مبنای عرف ضرورت‌های زندگی اجتماعی و خواسته‌های طبیعی انسان است و مردم برای حفظ منافع خود نیازمند امنیت، ثبات و برابری در مقابل قانون هستند و برای رفع این احتیاج می‌کوشند که مقررات ثابتی را بین خود مرسوم سازند. علاوه بر این، بشر به حکم فطرت خود پایبند آداب و رسوم است و از تجاوز به این گونه سنت‌ها می‌پرهیزد و با این که در کشور ما حقوق مدون و نوشته احترام فراوان دارد و منبع اصلی حقوق قانون است عرف نیز در ساختمان قواعد حقوقی اثر بسزا دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۱۸۳). در قوانین موجود، موارد بسیاری دیده می‌شود که به صراحت یا ضمنی به عرف اشاره دارند. اما آیا در این مورد استناد به عرف صحیح است؟ آیا وقتی قانون مدنی، با استناد به عرف بیع دادوستد، بیع اموال غیرمادی را پذیرفت و همین اندازه که مردم در دادوستدهای شان از فروش سرقتی و... یاد می‌کنند برای بیع دانستن آن کافی است؟ به نظر نمی‌رسد جواب مثبت باشد. چون قدرت عرف با قانون برابر نیست و هیچ قانونی اقتدار نسخ قانون را به عرف نمی‌دهد. با دقت در قوانین، هنگامی می‌توان به عرف رجوع کرد که قانون صریح یا ضمنی این اجازه را داده باشد. عرف تکمیل‌کننده قانون است و در مواردی اصلاح‌کننده و تغییردهنده آن. به عبارت دیگر، عرف نمی‌تواند ماهیت جدیدی ایجاد کند که مخالف قانون باشد هرچند عرف می‌تواند زمینه برای اصلاح قانون و پذیرش بیع اموال غیرمادی را فراهم کند.

پ- استعمال الفاظ حمل بر معنای حقیقی آن می‌شود و اگر در معنای غیر آن به کار رود نیازمند قرینه است. عین هم شامل عین معین، کلی فی الذمه و کلی در معین می‌شود و هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که واژه «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، اموال غیرمادی را نیز شامل شود. نمی‌توان به دلیل این که عین کلی، قابل اشاره نیست آن را مال مادی محسوب نکرد. اموال کلی در ذهن، صفات مشخص و معین دارند و دارای طول، ارتفاع، وزن و دیگر صفات اموال مادی است و نمی‌توان به صرف این که در عالم خارج صادق بر افراد عدیده‌ای است آن‌ها را غیرمادی فرض کرد و نتیجه گرفت که واژه «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، در معنای لغوی به کار نرفته و شامل اموال غیرمادی هم می‌شود.

ت- نقش رویه قضایی در توسعه عدالت و یکسان‌سازی قوانین انکارناپذیر است. اما آیا رویه قضایی می‌تواند حکم ماده ۳۳۸ قانون مدنی را اصلاح کند و انتقال اموال غیرمادی که قانوناً بیع نیست را به بیع تبدیل کند؟ در نظام کامن لا که رویه قضایی منبع اصلی قواعد حقوقی است، نقش رویه قضایی نسبت به دیگر نظام‌ها پررنگ‌تر و گسترده‌تر است. به نظر می‌رسد در چنین نظامی رویه قضایی توانایی ایجاد ماهیت حقوقی دارد اما در نظام‌های حقوقی که قانون مدون منبع اصلی حقوق آن‌هاست، نقش رویه قضایی تا این حد گسترده نیست و با رویه قضایی نمی‌توان بیع اموالی را پذیرفت که قانون صراحتاً آن را شناسایی نکرده است. از طرف دیگر، چون ماده اصلی رویه قضایی را حکم دادگاه تشکیل می‌دهد و اعتبار رأی نسبی و محدود به دعوی خاصی است، روش‌های مرسوم بین محاکم را نمی‌توان از قواعد حقوقی برشمرد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ۱۹۵)، اما اگر رویه قضایی توسط دیوان عالی کشور به صورت رأی وحدت رویه درآید سایر محاکم ناگزیر باید آن را رعایت کنند که در این صورت یک قاعده حقوقی شکل می‌گیرد. در رابطه با شناسایی بیع اموال غیرمادی تا به حال رأی وحدت رویه‌ای صادر نشده است، پس استناد به رویه قضایی برای بیع دانستن انتقال اموال غیرمادی قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد (محمدی و اسدی، ۱۳۹۱، ۱۴).

ث- هرچند قانون‌گذار به تقلید از تعریف برخی از فقها، بیع را تملیک عین به عوض معلوم تعریف کرده است اما نمی‌توان به قطع و یقین گفت قانون‌گذار واژه «عین» را برای تمایز بیع از عقد اجاره به کار برده است. زیرا یکی از شرایط اساسی عقد اجاره، تعیین مدت معین است و این شرط عقد اجاره را از عقد بیع متمایز می‌کند. بنابراین قانون‌گذار نیازی نداشت که برای تمییز عقد بیع از عقد اجاره از واژه عین در تعریف بیع استفاده کند. می‌توان گفت ذاتاً و به طور طبیعی بیع اموال غیرمادی با مانعی روبه‌رو نیست و تنها مانع شناسایی بیع این اموال تعریفی است که قانون مدنی از بیع ارائه داده است و اگر قانون‌گذار تعریف بیع را از «تملیک عین به عوض معلوم» به «تملیک مال به عوض معلوم» اصلاح کند روشن است که بیع این اموال قانونی محسوب خواهد شد. همچنین اگر قانون خاص دیگری بیع مصداقی از این اموال را شناسایی کند، بیع آن مصداق امکان‌پذیر است.

ج- بیع دانستن انتقال «حق کسب یا پیشه یا تجارت» وفق ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ و حق زارعانه زارع با دشواری بیشتری همراه است. طبق قانون مذکور حق کسب یا پیشه یا تجارت به مستاجر محل اختصاص دارد و در واقع دارندگی این حق، تبعی و وابسته به مستاجر بودن است. کسی که مستاجر نباشد این حق را ندارد و ممکن است حق مستاجر در نتیجه ارتکاب برخی تخلفات مانند تغییر شغل و نوع استفاده از محل ساقط گردد.

### نتیجه

همان گونه که بین فقها در این که آیا حقوق می تواند موضوع تعهد یا عقد بیع قرار گیرد اختلاف نظر بود، در میان حقوقدانان نیز اختلاف مزبور وجود دارد. بیع اختصاص به نقل عین داشته و مورد آن حتماً باید از اعیان باشد، چنان که ماده ۳۳۸ قانون مدنی بیع را این طور تعریف کرده، پس هیچ یک از حق، منفعت و انتفاع، مبیع واقع نمی شوند و ثمن مبیع را نیز نمی توان حقی از حقوق قرار داد، زیرا بیع داخل در عقود مالی است و حق هر چند در بعضی موارد تعلق به مال می گیرد اما فی نفسه مال محسوب نیست و انتفاع هم به طریق اولی ثمن مبیع واقع نمی شود، به جهت این که بیع از عقود تملیکی است و انتفاع در حقیقت ملک نبوده بلکه یک نحو تسلطی است. اما منفعت، ظاهر اطلاق عوض در تعریف بیع آن است که می شود آن را عوض مبیع قرار داد. هنوز هم برخی محاکم و عده ای بر این نظر قدیمی اصرار دارند که مال باید وجود مادی و خارجی داشته باشد و بر همین اساس اموال غیرمادی و حقوق معنوی مانند سرقفل، حق تألیف و علامت تجاری و صنعتی را مال محسوب نمی کنند و معتقدند که اینها مالیت ندارند و در نفوذ و انتقال حقوق تردید می کنند، در حالی که آنچه مورد نقل و انتقال و دادوستد واقع می گردد حقوق مالی است و در یک تقسیم بندی، حقوق مالی به حقوق عینی و دینی تقسیم می گردد و یکی از اقسام حقوق عینی عبارت است از حق مالکیت، بنابراین، اگر به درستی در مسئله دقت شود ملاحظه می کنیم که در عقود تملیکی، مانند عقد بیع، آنچه مورد خرید و فروش یا نقل و انتقال واقع می گردد چیزی نیست مگر حق مالکیت. به سخن دیگر، در عقد بیع، فروشنده حق مالکیت و رابطه اعتباری، قراردادی و معنوی خود را با موضوعش به خریدار منتقل می نماید. البته، در لسان حقوقی از آن به فروش مبیع (موضوع حق مالکیت) تعبیر می کنند.

برخی از حقوقدانان، نظر به گسترش مفهوم بیع و توسعه مصادیق مفهوم مال و مالیت و نظر به تحولات قانون گذاری در ایران، ضمن پذیرش این نظر که عین بودن مبیع از عناصر سازنده بیع نیست، طلب را هم قابل خرید و فروش می دانند؛ البته، با هیجان و شتابزده ماده ۳۳۸ قانون مدنی را منسوخ دانسته و گفته اند قانون گذار



در مواد فراوان که پس از قانون مدنی تصویب کرده است در مورد تعریف بیع خود را پایبند ماده ۳۳۸ قانون مدنی نمی‌داند. این نظر از لحاظ اعتقاد به نسخ ضمنی ماده ۳۳۸ قانون مدنی به‌عنوان راه‌حلی برای گریز از نظر قدیمی (لزوم عین بودن مبیع)، با قواعد حقوقی سازگار نیست. از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که باید تعریف بیع را در قانون مدنی به معنی و مفهوم وسیع‌تری به کار ببریم. آنچه منطقی به نظر می‌رسد و حقوق ما را به خانواده جهانی نزدیک می‌کند این است که عقد بیع به تملیک مال یا انتقال ملکیت در برابر عوض اطلاق شود، خواه آن مال عین باشد یا حق و خواه تملیک بی‌درنگ صورت پذیرد یا معلق به شرط شود یا مدتی به تأخیر افتد.

با توجه به صراحت قانون مدنی، به نظر می‌رسد پذیرش بیع بودن انتقال اموال غیرمادی با مانع قانونی روبه‌رو است و تا زمانی که مانع مذکور مرتفع نشود انتقال معوض این اموال باید طبق قواعد عمومی قراردادها و اصل آزادی قراردادی صورت گیرد. قانون‌گذار در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ و قانون بازار اوراق بهادار مصوب ۱۳۸۴ در رابطه با انتقال سهام شرکت‌ها، از واژه‌های خرید و فروش استفاده کرده است که به نظر می‌رسد قانون تجارت مصداق خاصی از بیع اموال غیرمادی غیرفکری معرفی نموده است و بیع سهام شرکت‌ها را پذیرفته است. امروزه براساس ماده ۴۱ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، در شرکت‌های سهامی عام مشروط نمودن نقل و انتقال سهام به موافقت مدیران شرکت یا مجامع عمومی صاحبان سهام ممنوع می‌باشد، ولی با توجه به مفهوم مخالف ماده مذکور، در شرکت‌های سهامی خاص نقل و انتقال سهام می‌تواند مشروط به موافقت مدیران شرکت یا مجامع عمومی صاحبان سهام شود. به هر حال در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ جواز واگذاری و انتقال سهام پذیرفته شده است و سهامدار می‌تواند با انتقال تمامی سهام خود، از شرکت خارج شود، از این رو حق خروج از شرکت که مورد نظر برخی قرار گرفته است، حق مستقلی محسوب نمی‌شود و نتیجه منطقی و قهری اعمال حق انتقال سهم و واگذاری آن به دیگری می‌باشد.

**ملاحظات اخلاقی:** موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانتداری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردیده است.

**تعارض منافع:** تعارض منافع در این مقاله وجود ندارد.

**تأمین اعتبار پژوهش:** این پژوهش بدون تأمین اعتبار مالی نگارش یافته است.

## منابع

## فارسی

- امامی، حسن، ۱۳۷۶، **حقوق مدنی**، جلد اول، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات اسلامیه.
- بروجردی عبده، محمد، ۱۳۲۹، **حقوق مدنی**، تهران، انتشارات علمی.
- تفرشی، محمدعیسی و سکوتی نسیمی، رضا، ۱۳۸۳، **بیع سهام شرکت‌های سهامی، مجله علوم اجتماعی و انسانی**، شماره ۴۱.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۵۷، **دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت**، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۸، **حقوق اموال**، چاپ اول، تهران، انتشارات گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۸، **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، انتشارات گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۶، **ترمینولوژی حقوق**، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات گنج دانش.
- حائری شاه باغ، علی، ۱۳۷۶، **شرح قانون مدنی**، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات گنج دانش.
- حمیتی واقف، احمدعلی، ۱۳۸۳، **اموال و مالکیت**، چاپ اول، تهران، انتشارات رخسار.
- حیاتی، عباسعلی، ۱۳۸۹، **اموال و مالکیت**، چاپ اول، تهران، انتشارات میزان.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۵۲، **لغت نامه**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- شاکری حسین آباد، یاسر، ۱۳۸۶، **بیع اموال غیر مادی در حقوق ایران با مطالعه تطبیقی در فقه امامیه و حقوق مصر**، **مجله کانون کانون**، شماره ۷۲.
- شهیدی، مهدی، ۱۳۷۷، **تشکیل قراردادها و تعهدات**، چاپ اول، تهران، انتشارات حقوقدان.
- صفایی، حسین، ۱۳۸۳، **اشخاص و اموال**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات میزان.
- طاهری، محمدعلی و انصاری، مسعود، ۱۳۸۴، **دانشنامه حقوق خصوصی**، چاپ اول، جلد اول، تهران، انتشارات محراب.
- عابدینی، شهرام و گلی شیروودی، محمدحسن، ۱۳۹۴، **بررسی بیع اموال غیرمادی در نظام حقوقی ایران**، **دوفصلنامه پژوهشنامه حقوق خصوصی عدالت**، شماره ۳.
- عدل، مصطفی، ۱۳۸۵، **حقوق مدنی**، چاپ دوم، قزوین، انتشارات طه.
- عمید، حسن، ۱۳۶۳، **فرهنگ عمید**، جلد سوم، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- قاسمی، محسن، ۱۳۸۲، **انتقال مالکیت در عقد بیع**، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

- قبولی درافشان، سیدمحمد‌هادی، ۱۳۸۶، **مفهوم بیع و تمایز آنان از سایر قراردادها در حقوق ایران با**

**بررسی تطبیقی در حقوق انگلیس**، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.

- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۷، **اموال و مالکیت**، چاپ بیست و دوم، تهران، انتشارات میزان.

- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۸، **حقوق مدنی عقود تملیکی**، چاپ هشتم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۸، **مقدمه علم حقوق**، چاپ پنجاه و هفتم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- محمدی، پژمان و اسدی، روح الله، ۱۳۹۱، ماهیت انتقال مالکیت اموال غیرمادی غیرفکری، **دوفصلنامه دانش و**

**پژوهش حقوقی**، شماره ۱.

- مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۹۰، **اموال و مالکیت**، تهران، انتشارات پایدار.

- معرفت، محمد‌هادی، ۱۳۷۶، ولایت فقاقت مشورت، **مجله نقد کتاب**، شماره ۲.

- نوروزی، علیرضا، ۱۳۸۱، **حقوق مالکیت فکری حق مؤلف و مالکیت صنعتی**، چاپ اول، تهران، انتشارات چاپار.

#### عربی

- آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، **حاشیه مکاسب**، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- روحانی، سیدمحمدصادق، ۱۴۱۸ق، **منهاج الفقاهاه التعلیق علی مکاسب الشیخ الاعظم**، جلد اول، چاپ

چهارم، قم، انتشارات علمیه.

- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، ۱۴۲۹ق، **الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیة**، جلد دوم، قم، مجمع

الدخائر الاسلامیه.

- محقق حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین، ۱۳۶۸، **المختصر النافع فی فقه الامامیه**، قم، انتشارات لقمان.

- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۳، **انوار الفقاهاه**، جلد اول، چاپ دوم، قم، انتشارات مدرسه امام امیرالمومنین (ع).

- موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۳۶۳، **کتاب البیع**، جلد اول، چاپ سوم، قم، انتشارات اسماعیلیان.

# Legal Civilization

No.14- Spring 2023

ISSN : 2873-1841  
ISSN : 2873-1922

The Actions of International Organizations and Protection of Children's Rights in the Conditions Caused by the Epidemic of Covid-19

Mostafa Fazaeli, Sakineh Rezaie

Factors of Violence in the Family from the Perspective of the Qur'an

Ali Mohammadi Jorkoyeh

Third-Party Funding in International Arbitration (TPF)

Mohammad Mahdi Asadi

A Comparative Study of the Approach of Islamic Jurisprudence and Humanitarian Law in Supporting the Rights of Children in War

Meisam Norouzi, Mehdi Eskandari Khoshguo, Sanaz Abolghasemi

Alternative Challenges of Criminal Prosecution in Iran and United States of America

Amin Amirian Farsani

Principles and Rules Governing Stock Exchange Transactions

Sayyed Ali Ghaemmanesh

Examining the Difference between Muslim and Infidel Rights with the Issue of Human Dignity

Shaghayegh Amerian, Mohammadreza Keikha

A Deliberation in Iran's Criminal and Legislative Policy towards the Disgrace of the Defendants; with a Look at Jurisprudence and International Documents

Ali Paidarfard, Javad Naderi ooj Boghzi, Ahmadreza Emtehani

A look at the Ownership of Immaterial and Non-Intellectual Property in Iranian Law

Maryam Taheri Sarteshnizi

Re-exploring the Jurisprudential Foundations of Unilateral Contract and the Contract for Abra' in Jurisprudence of Islamic Religions

Morteza Rahimi, Ali Mahmoodi Kakooni

Iran's Legislative Criminal Policy Regarding the Violation of Citizen's Rights by the Cyber Police

Mohammad Khorshidi Athar

Criticism and Evaluation of Criminal Policy (Preventive) against Administrative Corruption in Iran's Criminal System

Rostam Ali Akbari, Saeid Ahmadi, Eraj Morvati, Behnam Karimi

Differential Criminal Policy of the Armed Forces of the Islamic Republic of Iran and the United States of America in Crimes Against Public Security and Peace

Yasser Shakeri